

کتاب سیرت



سجاد بزرگ

نوشته شده است
توسط
محقق
مؤلف
مترجم
مطبع
مکان
کتابخانه

- مقدمه، یا چیزی شبیه آن < ۱۳ >
- شیوه‌ی خواندن این کتاب < ۱۵ >
- موهبتِ یک روزِ نو < ۱۹ >
- مهی و دریا < ۲۰ >
- خانمه جاهست، و نیز در همه چیز < ۲۱ >
- یسخ تودر بادی ست که می وزد < ۲۳ >
- تنگی در لحظه‌ی اکنون < ۲۴ >
- چه شگفت‌انگیز است زندگی! < ۲۸ >
- تنگی زبانه تعویق نینداز! < ۳۴ >
- سحگی ویی پیرایگی < ۳۶ >
- تستور العملی برای پختن یک زندگی خوب ... < ۳۹ >
- تشمین تودر خودتوست < ۴۵ >
- همی از قصه‌های ذهن < ۴۶ >
- بیتورا به خاطر بسپار < ۴۸ >
- استحلی کرم ابریشم به پروانه < ۴۹ >
- سیتی زمین، موسیقی آسمان < ۵۶ >
- تستهارا زندگی کن < ۵۸ >
- تیش < ۵۹ >
- تت جنس نغمه و آواز < ۶۰ >
- مرگ، پایان کبوتر نیست < ۶۱ >
- تا بهشت چقدر راه است؟ < ۶۶ >
- خدا هست؛ جای نگرانی نیست < ۷۳ >
- آوازهایی که مادرم در گوشم می خواند < ۷۵ >
- قطره دریاست، اگر با دریاست < ۸۹ >
- قصه‌ی الاغی که خود را از چاه بیرون آورد < ۹۴ >
- بردشواری‌ها چیزه شو < ۹۶ >
- پایان شبِ سیه، سپید است < ۱۰۱ >
- گفت‌وگویی میان من و او < ۱۰۴ >
- خاصیت گرگ، دریدن است < ۱۰۷ >
- بی خیال آنچه درباره‌ات می‌گویند < ۱۱۰ >
- هنر شادمانه زیستن < ۱۱۱ >
- هنرانسان بودن < ۱۱۶ >
- ابعاد وجود تو < ۱۲۵ >
- نیایش < ۱۳۵ >
- در بخشیدن، مضایقه نکن < ۱۳۶ >
- خاصیت آیینگی دل < ۱۴۰ >
- به شیوه‌ی آب نرم و منعطف باش < ۱۴۴ >
- رنج، حاصل بی‌خبری ست < ۱۴۶ >

❁ آغاز کردن یک روز نو، موهبتی بزرگ است. یک روز نو، صفحه‌ای سفید است که در آن چیزی نوشته نشده است، اما فرصت‌ها و امکاناتی بی‌شمار در آن یافت می‌شود. زندگی، زمین بازی فرصت‌هاست. فقط کافی‌ست نقش خود را در این بازی بدانی. فقط کافی‌ست بدانی برای چه این جا هستی و از دست توجه کاری برمی‌آید، و آنگاه، با تمامی وجودت در صحنه‌ی بازی زندگی حاضر شوی و نقش خویش را ایفا کنی. تو، با ایفای نقش خویش، این نمایش را جذاب‌تر می‌کنی. وقتی که تو نقش خویش را ایفا می‌کنی، همه‌ی هستی با تو همکاری می‌کند تا تو را به اوج بازی زندگی برساند. وقتی توبه اوج قله‌ی بازی زندگی خویش می‌رسی، دیگر جهان مثل سابق نخواهد بود. این‌گونه است که تو دنیا را دگرگون می‌کنی. هنگامی که به نقش حقیقی خویش واقف شدی، بهتر است جزئیات بی‌اهمیت زندگی را فراموش کنی. مهم آن است که میان تو و خدا چه می‌گذرد. آری، تنها همین نکته مهم است. باقی، بهانه‌ای بیش نیست. هنگامی که موهبت روزی دیگر برای زندگی به تو عطا می‌شود، با همه‌ی وجود خویش در لحظه‌ی حال و این جا زندگی کن. قدر و قیمت چیزهای کوچک و ساده را بدان. مسئولیت باز کردن گلبُرگ‌هایت را به عهده بگیر و همچون یک نیلوفر شکوفا شو. با آغاز یک روز نو، از خود بپرس:

در سفر امروزم، تا کجاها می‌توانم پیش بروم؟
چگونه می‌توانم خود را با آهنگِ هستی هماهنگ کنم؟

❖ روزی روزگاری، یک ماهی کوچک از یک ماهی بزرگ پرسید:

«همه درباره‌ی دریا صحبت می‌کنند. این دریا چگونه چیزی ست؟»

ماهی بزرگ و فرزانه پاسخ داد:

«دریا همانی ست که تو را از درون و بیرون فرا گرفته است.»

ماهی کوچولو متوجه‌ی منظور ماهی بزرگ نشد. پرسید:

«منظور شما چیست؟ من پیرامون خود چیزی نمی‌بینم!»

ماهی بزرگ، با شکیبایی، پاسخ داد:

«البته که نمی‌توانی آن را ببینی. دریا، هم درون تو را از خود سرشار کرده

است و هم بیرون تو را. هنگامی که حرکت می‌کنی، در دریا حرکت می‌کنی

و با دریا حرکت می‌کنی. هنگامی که می‌ایستی، دریا نیز با تو می‌ایستد. تو

در دریا زاده شده‌ای و در دریا نیز خواهی مرد. دریا تو را احاطه کرده است،

درست مثل پوست بدن خود تو.»

ماهی کوچولو پرسید:

«اما اگر من نمی‌توانم دریا را ببینم، پس از کجا بدانم که دریایی هست؟»

ماهی بزرگ پاسخ داد:

«برای دیدن دریا، چشمان سرکفایت نمی‌کنند. باید با چشمانی دیگر

دریا را ببینی. شاید ما نتوانیم دریا را ببینیم، اما بی‌تردید می‌توانیم آن را

احساس کنیم. به احساسات خود اعتماد کن. احساسات تو، کلیداند.»